

فصلنامه خط اول

رهیافت انقلاب اسلامی

سال سوم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۸

صفحه ۳ تا ۱۸

بحثی پیرامون هنر دینی

دکتر قاسم پورحسن درزی / عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر پریش کوشی / عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده:

پرسش اساسی در هنر دینی ماهیت و سرشت آن است. آیا می‌توان مرز متمایزی میان هنر دینی و هنر غیردینی به وجود آورد؟ چه مشخصه‌هایی در هنر دینی وجود دارد که آن را از هنر غیردینی متفاوت می‌سازد؟ برخی اعتقاد دارند هنر کمال‌گرا که منبعث از تعالیم دینی بوده و سبب شکوفایی و بالندگی استعدادهای ناب و پاک انسانی گردد، هنردینی است در مقابل هنری که برخاسته از تلبذ، تعیش، دنیازدگی بوده و در خدمت ابتذال، شهوت و خشونت باشد، هنر غیردینی است.

گروهی دیگر بر این باورند که هنر حقیقت‌گرا هنر دینی است و هنر ابتذال‌گرا هنر غیردینی است.

دسته سوم تأکید دارند هنری دینی است که دارای خاستگاه نظری و معرفتی دینی بوده و بنیادهای تئوریک این هنر، منشأ در دین و تعالیم دینی داشته باشد به نحوی که غایت آن الهی و آسمانی بوده و متضمن سعادت دینی انسان و جامعه گردد. هرچه غیر از این باشد، نمی‌توان بر آن اطلاق هنر دینی کرد. این پژوهش می‌کوشد تا ضمن بررسی تعریف هنر، هنر دینی و معیارهای تمایز هنر دینی و غیردینی، ویژگی‌های اساسی هنر دینی را پژوهش و تبیین نماید.

کلید واژه: هنر، هنر دینی، هنر غیردینی، خاستگاه الهی، هنر و حقیقت.

مقدمه

مسئله هنر و هنرمند، هم ظریف است و هم بسیار حساس و دقیق؛ و مرزهای دشواری در این زمینه وجود دارد. هنرمند با همان روح هنری، ظرایف و دقایقی را درمی‌یابد که بسیاری از آن‌ها ذاتی بوده و از قریحه و استعداد درونی‌اش سرچشمه می‌گیرند. برخی بر این باورند که هنر یعنی آن‌چه بر پایه تخیل آزاد انسان است و متعهد یعنی زنجیر شده، این دو چگونه با هم سازگارند؟ هنرمند هم در زمینه قالب هنر خویش و هم در برابر محتوا تعهد دارد. در هنر دینی تمامی اثر باید لبریز از خلاقیت هنری مضمون عالی و تعالی بخش، پیش‌برنده و فضیلت‌ساز باشد. بنابراین، واژه هنر متعهد، واژه درستی است. دغدغه اصلی این است که نباید به‌بهانه آزادی تخیل یا آزادی هنری، فضیلت سوزی و هتک اخلاق برپا کنیم. هنر دینی آن نیست که حتماً یک داستان دینی را به‌تصویر بکشیم یا یک مقوله دینی را بررسی کنیم، بلکه هنر دینی آن است که بتواند آموزه‌هایی را که همه ادیان و بیش از همه، دین اسلام به نثر آن‌ها همت گماشته‌اند نشر دهد و جاودانه سازد. هنر دینی عدالت را در جامعه به‌صورت یک ارزش معرفی می‌کند؛ اگرچه هیچ اسمی از دین و هیچ آیه و روایتی در برنامه و یا نمادی از دین در آن وجود نداشته باشد. آن‌چه در هنر دینی بیش از همه مورد توجه است این که این هنر، در خدمت شهوت، خشونت، ابتدال و استحاله هویت انسان و جامعه نباشد. بنابراین، هنر دینی آرمان‌گر است.

این آرمان‌ها همان چیزهایی است که سعادت انسان، حقوق معنوی و اعتلای او، تقوا و پارسایی او و هم‌چنین عدالت اجتماعی را تأمین می‌کند. کوتاه سخن این که، هنر دینی روایت شیدایی حق و یک موهبت و عطیه‌ای الهی است.

۱. معنای لغوی هنر

هنر در لغت به معنای علم، معرفت، فضل و کمال است. این واژه در واقع، به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هوشیاری و فراست و فضل و دانش را در بردارد و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید.^۱

۲. تعریف هنر

برای تشخیص هنر دینی از هنر غیردینی، نخست باید تعریف روشنی از هنر داشته باشیم تا بتوانیم مفهوم عام هنر را به دو بخش دینی و غیردینی تفکیک کنیم.

برای تعریف هنر، چند مشکل وجود دارد. یکی این که توافق کلی و مشخصی در زمینه مصادیق هنری وجود ندارد؛ یعنی چه بسا اثری را گروهی ناب‌ترین اثر هنری بدانند، در

حالی که گروه دیگری، آن را اصلاً هنر به‌شمار نیاورند و از سویی در صورت توافق بر سر مصداق‌ها، باز مشکل، پیدا کردن مفهومی است که بر همه مصداق‌ها دلالت کند. در مرحله بعدی، توصیف یا بیان این مفهوم مطرح است. در حقیقت، ما در تعریف هنر با هدف مشخص و ثابتی روبه‌رو نیستیم. ما نمی‌دانیم چه چیز مشخصی را تعریف کنیم. همان‌گونه که هنفلینگ می‌گوید: «آن‌هایی که هدفشان، یافتن تعریف صحیحی، مثلاً از معرفت است، کسانی‌اند که دست‌کم، هدف ثابتی را نشانه می‌گیرند، ولی در مورد هنر چنین نیست. حتی اجمالی‌ترین بررسی تاریخ این مفهوم نشان می‌دهد که تغییرات بزرگی را از سر گذرانده‌است. وجود ثابت و قطعی این مفهوم را نمی‌توان مسلم گرفت؛ زیرا به‌حال و هوای فرهنگی خاص و در زمانی خاص بستگی دارد».^۲

به‌هر حال، تعریف هنر به‌نوع نگاه انسان به هستی و طبیعت و رمز و راز عالم و تلاش برای کشف و ابراز آن در قالبی زیبا بستگی تام دارد. تعریف هنر، هدف آن و انواع رفتارها و مصداق‌های هنری به‌همین مقوله وابسته است. به این دلیل است که نسبت در تعریف هنر و قلمرو آن مطرح می‌شود.

بحث و بررسی دربارهٔ هنر، تنها به چستی هنر مربوط نمی‌شود، بلکه درباره این که هنر چه باید باشد و چه ویژگی‌هایی در هنر باید برجسته شود و کدامیک از ویژگی‌ها، برترین ارزش را دارد، نگرش‌های مختلف وجود دارد، به‌گونه‌ای که تفهیم و تفاهم در مباحث هنری، مشکل شده‌است. این که هنر دینی از چه بایدهایی پیروی کند، چه ویژگی‌هایی در هنر می‌تواند صبغه دیانت به خود بگیرند؟ و کدام ویژگی را باید با محک و معیار دینی سنجید؟ همه و همه، بحث و بررسی هنر دینی را با پیچیدگی‌هایی روبه‌رو می‌کند.

از سویی، ما با مشکل دیگری هم روبه‌رو هستیم. (تقریباً هر روز با انواع نوینی از آثار و اجراهای هنری روبه‌رو می‌شویم که تصورات ما را از چستی هنر و بایستگی هنر به چالش می‌طلبند و کیفیات دیرینی هم‌چون؛ زیبایی، تجربه زیباشناختی و «نسخه‌برداری از طبیعت» به پرسش کشیده شده‌اند.)^۳ برای نمونه، پیش‌تر در بررسی هنر از دیدگاه اسلام، به مقوله زیبایی اهمیت فراوان داده می‌شد و این که اسلام، زیبایی را تأیید می‌کند و بدین وسیله، مؤیدی برای هنر از دیدگاه اسلام پیدا می‌شد. امروزه با مفهوم جدیدی که از هنر پدید آمده‌است، بی‌گمان باید معیارها و ملاک‌های دیگری برای ارزیابی هنر از دیدگاه دین جست‌وجو شود.

۳. ماهیت هنر

آن‌چه را که می‌توان ماهیت هنر نامید، مفهوم زیبایی است. این نظر، اصلی‌ترین و مقبول‌ترین دیدگاه در زمینه هنر است و از دیر زمان، مورد اهتمام و توجه بزرگان عرصه فلسفه هنر

بوده است. بر همین اساس است که پرسش «هنر چیست؟» به پرسش «زیبایی چیست؟»، تبدیل می شود و صاحب نظران به آن توجه می کنند. بر پایه تعریف زیبایی، تعریف خاصی برای هنر ارائه می شود و اشکال مختلف هنری بر این اساس می تواند دسته بندی شود. برای نمونه، افلاطون معتقد است که «زیبا آن چیزی است که مفید باشد و هر چه زیان آور است، زشت است.»^۴

برعکس، کانت بر این نظر است که «حرفه عبارت از هر کوشش و مشغله ای است که به خودی خود، ناخوشایند بوده، ولی یک نتیجه مفید و نافع داشته باشد و برعکس، هنر عبارت از یک نوع بازی و یک فعالیت و مشغله ای است که به خودی خود، مطبوع و خوشایند بوده، غیر از خود، هدف دیگری ندارد.»^۵ پس زیبا آن است که مفید نباشد؛ که تفکیک هنرهای زیبا از هنرهای مفید بر این مبنا استوار است. در مقابل، هگل، زیبایی راستین را عین حقیقت می داند: «زیبایی راستین، روحی است شکل یافته؛ یعنی آرمان، به عبارت دقیق تر، روح مطلق است، خود حقیقت است. می توان گفت که این قلمرو حقیقت، خدایی است که هنرمندانه به منظور احساس نگرش تجسم یافته است.»^۶

از طرفی، گروهی دیگر مانند لئون تولستوی، ماهیت هنر را «سرایت احساسات» می دانند. از این رو، وی هنر را چنین تعریف می کند: «هنر، یک فعالیت انسانی و عبارت از این است که انسانی، آگاهانه و به یاری علایم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال دهد؛ به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آن ها نیز آن احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است بگذرند.»^۷

گروهی نیز تخیل را ماهیت هنر می دانند. برای نمونه، شهید مطهری در مورد شعر، ماهیت هنر را این می داند که نظمی یا حتی نثری اگر با قوه خیال سر و کار داشته باشد، شعر است.^۸ البته خیال انگیز بودن در اثری هنری تجلی زیبایی است که در شعر به صورت تخیل پدیدار می شود. پس در مجموع در مورد ماهیت هنر، دو نظر اصلی وجود دارد؛ اکثریت، ماهیت هنر را زیبایی می دانند و گروهی مانند تولستوی، آن را وسیله انتقال احساسات می بینند. سرانجام، آن چه در مورد «ماهیت هنر» می توان گفت این است که بر اساس دسته بندی هنرها، ماهیت هنر نیز می تواند تبلور متفاوت داشته باشد. در هنرهای سمعی و بصری، با پدیده ای زیبا روبه رو هستیم؛ چه در نقاشی و مجسمه سازی و معماری و چه در موسیقی، ولی در مورد هنر ادبیات، موضوع متفاوت است. حتی در شعر هم که نسبت به داستان، با وزن سر و کار دارد، اصوات آهنگین قابل حس سمعی است، ولی بر همه معلوم است که زیبایی شعر، در زیبایی صوت نیست و تنها کلام موزون نمی تواند هنر به شمار آید. پس زیبایی شعر و کلاً ادبیات در چیست؟ زیبایی محسوس نیست که با حواس شنوایی یا بینایی درک شود. زیبایی هنر ادبیات

در زیبایی معنایی است که ادبیات در بردارد. بر همین اساس، کسانی که با ادبیات سر و کار دارند و زیبایی را منحصر به زیبایی محسوس می‌دانند، نمی‌پذیرند که زیبایی، ماهیت هنر باشد و بیان احساس و تخیل را ماهیت هنر به شمار می‌آورند.

۴. هنر و ارزش‌ها

در جامعه اسلامی و به‌طور کلی، در جامعه دینی، ارزش‌ها را دین تعیین می‌کند. هر اندازه که دین در باورهای ما، اساس زندگی به شمار می‌آید، به همان اندازه ارزش‌های ما، ارزش‌های دینی است. البته هیچ‌گاه ارزش‌های همه افراد جامعه، به‌طور کامل، با ارزش‌های دینی منطبق نخواهد بود و ارزش‌های فرهنگی که عبارت است از برآیند ارزش‌های فرد فرد جامعه، بیشتر از ارزش‌های دینی، در رفتار و اعمال افراد آن جامعه ساری و جاری خواهد بود. البته هر چه جامعه دینی‌تر باشد، این دو گروه از ارزش‌ها، انطباق و اشتراک بیشتری خواهند داشت. جامعه اسلامی ما یکی از جوامعی است که ارزش‌های دینی و فرهنگی در آن‌ها تا اندازه زیادی بر هم منطبق‌اند.

هنر و ارزش‌های فرهنگی جامعه، رابطه بده‌بستان دارند؛ بسته به این که در آن جامعه، چه ارزش‌هایی وجود داشته و این ارزش‌ها از چه درجه اهمیت و اعتباری برخوردار باشند، در رابطه با هنر، تأثیرگذار یا تأثیرپذیر می‌شوند. ممکن است در جامعه‌ای، خود هنر چنان اهمیت و اعتباری داشته باشد که یکی از ارزش‌ها یا حتی برترین ارزش‌ها قلمداد شود که در این صورت، خواه‌ناخواه، ارزش‌های دیگر را متأثر خواهد ساخت.

اگر فلسفه وجودی هنر در لذت خلاصه شود، می‌توان گفت چون هنر با لذت همراه است و لذت هم با یکنواختی هم‌خوانی ندارد و استمرار آن با تغییر و تنوع همراه است، ارزش‌هایی که در هنر ظهور و بروز پیدا می‌کند، ارزش‌های ثابت و پایداری نخواهد بود. به‌ویژه ارزش‌هایی که تقلید به آن‌ها با جذابیت هنر چالش داشته باشد، کمتر می‌توانند با زبان احساس عرضه شوند.

در صورتی که هنر، برترین ارزش شناخته شود، به ناچار ارزش‌های اخلاقی جامعه باید در خدمت هنر باشد و در این صورت، دیگر ارزش‌ها متأثر از هنر خواهند شد و چنانچه برعکس باشد و هنر در خدمت ارزش‌ها و باورهای اخلاقی قرار گیرد، ما با هنر ارزشی و اخلاق‌گرا روبه‌رو خواهیم بود که می‌تواند در ترویج ارزش‌های فرهنگی جامعه نقش به‌سزایی داشته باشد. «تاریخ برداشت اخلاق-گرایانه از هنر، به «جمهور» افلاطون باز می‌گردد و محکم‌ترین دفاع جدید از آن، در «هنر چیست» تولستوی یافت می‌شود. و عامی-ترین فرد نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به آن معتقد است. طبق این نظر، هنر، کنیزک اخلاقی است؛ هنر وقتی

مقبول و حتی مطلوب است که اخلاق را ترویج می‌کند، ولی وقتی چنین نمی‌کند، نامقبول و نامطلوب است. هنر می‌تواند به مردم اندیشه‌های نادرست بدهد؛ می‌تواند آن‌ها را مشوش و ناآرام سازد. نظری که دقیقاً مخالف با این نظر است، نظر زیباشناسان است که بر طبق آن، اخلاق، کنیزک هنر است و نه به عکس. طبق این نظر، تجربه هنر، بزرگ‌ترین تجربه موجود برای بشر است و هیچ چیز نباید مزاحم آن شود. اگر مغایر با اخلاق است، بدا به حال اخلاق و اگر توده‌ها قدر آن را نمی‌شناسند یا تجربه‌ای را که آن عرضه می‌کند، نمی‌پذیرند، بدا به حال توده‌ها. شدت تجربه زیباشناختی، بزرگ‌ترین مقصود در زندگی است. و بنابراین، حتی اگر در هنر تأثیرات اخلاقی نامطلوبی وجود داشته باشد، آن‌ها در مقایسه با این تجربه بسیار مهمی که فقط هنر می‌تواند بدهد، واقعاً هیچ اهمیتی ندارند.^۹

جان هاسپرس، از افرادی است که تقریباً خود هنر را بالاترین ارزش یا دست کم هم‌ارزش با حقیقت و اخلاق و جدای از آن‌ها می‌داند و می‌گوید: «اگر شخصی، اثری هنری را از آن رو می‌ستاید که آن اثر مبین تهذیب اخلاقی یا «مؤید قضیه حقی» است، او نگرش اخلاقی را با نگرش زیباشناختی خلط کرده است و این نکته، باز وقتی صادق است که او اثر هنری را بر اساس دلایل اخلاقی، مذموم می‌شمرد و نمی‌تواند این مذمومیت را از ارزیابی زیباشناختی از آن اثر جدا سازد. (این امر به ویژه برای قریب به اتفاق اشخاصی روی می‌دهد که هرگز واقعاً به اثری هنری زیباشناسانه نمی‌نگرند، بلکه آن را صرفاً وسیله‌ای برای تبلیغات، چه اخلاقی و سیاسی، چه چیز دیگر می‌شمارند).»^{۱۰}

از طرفی، نقش متقابل هنر و ارزش‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت؛ هنر، خواه ناخواه از ارزش‌های جامعه رنگ می‌گیرد و متأثر از آن ارزش‌ها خواهد شد. در مورد هنرهای سنتی، این هنر است که از ارزش‌ها اثر می‌گیرد و بر این مبنا، ما اوج هنرهای عرفانی (در قالب شعر) را در سده‌هایی می‌بینیم که چنین بینشی نسبت به هنر در جامعه حاکم بوده است. در آن دوران، فرهنگ عمومی مردم با فرهنگ دینی نزدیک بوده است و اش‌های عرفی و اجتماعی، انطباق بالایی با ارزش‌های دینی داشته‌اند. به همین دلیل، هنرهای سنتی با وجود افتراق‌های زیاد که با هنرهای دینی دارند، اشتراک‌های زیادی نیز با آن‌ها دارند و به‌طور کلی، هنر ادبیات (چه شعر و چه داستان‌هایی چون کلیله و دمنه) آن دوران، نقش بسیار خوبی در ترویج ارزش‌های اخلاقی و اسلامی داشته است.

در کل، سازندگی و نقش مثبت هنر را نیز نمی‌توان نادیده گرفت، به‌ویژه هنر نمایشی می‌تواند با بازنمایی واقعیات اجتماعی، مجالی را برای مخاطبان فراهم کند که برای نمونه از دریچه سینما و تلویزیون، آفاق را سیر کنند. درک روابط اجتماعی جوامع و ملت‌های مختلف، اندیشه‌ها و گرایش‌های آن‌ها می‌تواند قوه تفکر و تعقل ما را تقویت کند. ما

می‌توانیم از آن‌ها عبرت‌ها بگیریم و در آینه رفتار آن‌ها، خود را اصلاح کنیم. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

آیا در زمین سیر نکردند تا قلب‌هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که با آن بشنوند. چشم‌های ظاهر نابینا نیست، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است. (حج: ۴۶)

جان‌ها سپرس با یادآوری سودی که معمولاً هنرهای نمایشی در پی دارند می‌گوید: «هنر با نمایش دادن شخصیت‌ها در موقعیت‌هایی (معمولاً دارای تعارض و بحران) که معمولاً از تجربه‌های هر روزی خود ما پیچیدگی بیشتری دارند، این کار را انجام می‌دهد. با تأمل در مشکلات و تعارضات این شخصیت‌ها می‌توانیم نظرگاه‌های اخلاقی خودمان را غنی‌تر کنیم و از این‌ها درس بیاموزیم، بی‌آنکه در زندگی شخصی خودمان دچار همین تعارض‌ها یا ناگزیر به گرفتن همین تصمیم‌ها شده باشیم؛ زیرا در هنر می‌توانیم با بی‌طرفی، به موقعیت‌های این اشخاص نگاه کنیم و این چیزی است که در زندگی روزانه، به دلیل غوطه‌ور بودن در جریان عمل، به‌ندرت می‌توانیم به آن نایل شویم. ادبیات، اغلب محرک قوی برای تدبیر اخلاقی است؛ زیرا موقعیت اخلاقی را در متن تمام و کمال آن ارائه می‌کند. هیچ چیز را از قلم نمی‌اندازد و البته در گرفتن تصمیم‌های اخلاقی خود شخص به هیچ چیز کمتر از این نیاز نیست.»^{۱۱}

یکی از هنرهایی که بیشترین تصادم را با ارزش‌های دینی داشته‌اند، هنر مجسمه‌سازی است؛ زیرا این هنر با یکی از ارزنده‌ترین گرایش‌های فطری انسان که بالاترین ارزش همه ادیان الهی است؛ یعنی توحید، به مقابله برخاسته است. گرایش انسان به پرستش، در طول تاریخ دچار اوهام و خرافات شده است و به جای این که ره کعبه را بیاماید، ره ترکستان را پیموده است. وقتی انسان‌ها از تعقل بازمانند و بایدها و نبایدهای زندگی‌شان را به جای عقل، هواهای نفسانی تعیین کند و به جای زندگی عقلانی، زندگی احساسی را برگزینند، در پرستش هم به جای آن که خالق آسمان‌ها و زمین را پرستند، پدیده‌های طبیعی یا مصنوعات بشری مثل مجسمه‌های بی‌جان را عبادت می‌کنند. از این‌رو، هنر مجسمه‌سازی در جوامع بدوی، نقش به‌سزایی در گسترش و رواج شرک و بت‌پرستی داشته است.

بخش دوم: هنر دینی

۱. دین

اگر مقصود از دین در هنر دینی، مطلق دین باشد، اوج هنر دینی را می‌توان مجسمه‌سازی در دوران دانست که مجسمه را می‌پرستیدند. هنری که می‌تواند معبود انسان‌های خاصی را در تندیس جای دهد و آن را در برابر آن‌ها بگذارد، چگونه می‌تواند بزرگ‌ترین هنر دینی آن افراد نباشد. در این زمینه، برخی از قدردانی‌ها و تقدیس‌های هنر از سوی بزرگان عرصه

فلسفه هنر دربارهٔ این نوع از هنر دینی است.

در این زمینه، دیدگاه فردریش هگل، فیلسوف بزرگ آلمانی، شایان توجه است. او می‌گوید: «پس از این که معمار، معبد را برپا کرد و دست تندیس تراش، فضا را با تندیس‌های خدا آراست، آن‌گاه خدا که از نظر حسی در کالبد تندیس حضور دارد، در سرسرای معبد، با جماعت مذهبی روبه‌رو می‌شود... وحدت استحکام یافته خدا در تندیس تجزیه می‌شود و به کثرت درون یکایک افرادی سرشکن می‌شود که وحدتشان دیگر وحدت حسی نیست، بلکه کلاً وحدت اندیشه‌ای است... خدا در این جماعت، هم از تجرید یگانگی ناشکفته با خویش و هم از استغراق بی‌واسطه در هیئت یک تندیسه رهایی یافته است و...»^{۱۲}

البته این گونه هنرهای دینی با اساس باورهای توحیدی دین ما در تناقض و تضاد است. یکی دیگر از بزرگانی که دیدگاه‌هایش در زمینه هنر دینی، جایگاه ارزنده‌ای دارد، تیتوس بورکهارت است. امروزه بسیاری از مباحث مربوط به هنر دینی را مدیون او هستیم. از آن‌جا که هر نظری در این مقوله، بر پایه برداشتی از دین و برداشتی از هنر استوار است، شناخت دین و هنر از نگاه بورکهارت در نقد و بررسی آرای او اهمیت زیادی دارد. دیدگاه بورکهارت دربارهٔ صورت و معنا، در هنر انسانی و هنر الهی بازتاب‌دهنده مراد او از دین در مقوله هنر دینی است.

وی معتقد است: «اقتصادی طبیعت شکل، این است که شکل یا صورت نمی‌تواند بدون مقداری طرد یا حصر معنی، چیزی را بیان کند؛ زیرا صورت چیزی را که بیان می‌دارد، محدود و محصور می‌سازد و از این رهگذر، بعضی جهات صورت مثالی کلی خود را طرد می‌کند. این قانون فقط در مقوله هنر صادق نیست، بلکه در هر مرتبه‌ای از تجلی صورت، مصداق دارد. وحی‌های مختلف الهی نیز که مبنای مذاهب گوناگونند، اگر تنها حدود صوری‌شان مشاهده شود و نه ذات و جوهر الهی‌شان که یگانه و واحد است، یکدیگر را طرد می‌کنند. در این جا... مشابهت میان «هنر الهی» و هنر انسانی پدیدار می‌گردد»^{۱۳}

از سوی دیگر، ایشان صورت‌های مختلف ادیان کنونی را مبنای ارزیابی قرار داده است، در حالی که اگر اصل این سخن (صورت دینی، عین حقیقت دین نیست و قسمتی از دین در صورت انعکاس می‌یابد)، درست باشد، باز هم ادیان کنونی حتی اسلام، آن‌گونه که در قالب سنت در آمده‌اند، با صورت اولیه خود فرق می‌کنند. تفاوت صورت دینی (دین متعارف) با اصل و حقیقت دین در اسلام، توجه‌گر اهمیت و جایگاه رفیع تفقه در دین است؛ تفقه‌ی که به اندازه جهاد در راه خدا، با ارزش و مهم دانسته شده است.^{۱۴}

علامه حسن‌زاده آملی در تعریف دین می‌فرماید: «دین عبارت از برنامه حقیقی و دستور واقعی نگاه‌دار حد انسان و تحصیل سعادت ابدی آن است»^{۱۵} ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

«آیا دین جز مجموعه معارف اعتقادی الهی است که از آن‌ها تعبیر به اصول می‌شود و مجموعه معارف دیگر فقهی و اخلاقی است که از آن‌ها تعبیر به فروع می‌شود؟»^{۱۶} از دیدگاه علامه طباطبایی، دین «آن روش مخصوصی است در زندگی که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تأمین می‌نماید. پس در شریعت باید قانون‌هایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه احتیاج روشن سازد».^{۱۷}

۲. هنر دینی و غیردینی

در زمینه هنر دینی، پرسشی که نخست در برابر اذهان قرار می‌گیرد، این است که آیا هنر دینی و غیردینی داریم؟ مقصود از هنر دینی چیست؟ آیا نوع خاصی از هنر، مانند خط را می‌توان دینی نامید و نقاشی را غیردینی خواند؟ اگر موضوع هنری از دین گرفته شده باشد، می‌توان هنر را هنر دینی نامید؟ در آثار هنری که در طول تاریخ بشریت ساخته شده‌اند، چه آثاری را می‌توان دینی نامید؟ آیا مسجدها و کلیساها و معابد را می‌شود جزو آثار معماری دینی برشمرد؟ نظر لئون تولستوی در این باره شایان توجه است. او می‌نویسد: «برخی از آموزگاران بشریت - نظریه افلاطون - و مسیحیان نخستین^{۱۸} و مسلمانان و بوداییان، بارها «تمام هنر» را رد کرده‌اند... آن‌ها می‌اندیشند که چون هنر - بر خلاف سخن که می‌توان آن را ناشنیده گرفت - برخلاف تمایل و اراده مردم، بدیشان سرایت می‌کند، تا آن حد زیان‌مند و خطرناک است که اگر بشریت، «تمام هنر» را به دور افکند، به مراتب کمتر از آن چه «همه هنر» را بپذیرد، زیان خواهد دید».^{۱۹}

اگر بر این باور باشیم که هنر، بازتاب درون افراد و زبان روح آن‌هاست، می‌توان معتقد شد که هنر، زمانی که از هنرمند متعهد و عارف سرچشمه گیرد، می‌تواند نقش سازنده‌ای در رشد و بالندگی انسان‌ها داشته باشد و به این معنا هم راستا با اهداف دین و جزئی از دین باشد. در این مورد علامه جعفری معتقد است: «هنرمندان سازنده و پیشرو که بشر را از محاصره شدن در معلومات و خواسته‌های محدود و ناچیز نجات می‌دهند، [حقایق را] از آن عالم اکبر و دفاین (مخفی‌های عقول)؛ یعنی واقعات تعلیم شده به آدم (ع) گرفته، استعدادهای مردم را برای بهره‌برداری از عالم اکبر و مخفی‌های عقول و واقعات تعلیم شده، تحریک می‌کنند و به فعلیت می‌رسانند».^{۲۰}

هنری می‌تواند دینی باشد که بین طبیعت و فطرت هماهنگی برقرار کند؛ یعنی طبیعت را به سمت فطرت ببرد، بدن را تابع روح کند، روح را امام کند، بدن را مأموم روح کند و نه بر عکس که روح و فطرت را مأموم و تن را امام کند. پس کار که و خلاقیتی که فطرت‌پذیر باشد، هنر دینی است و کسی که چنین خلاقیتی دارد، هنرمند دینی است.^{۲۱}

۳. صورت و محتوا در هنر دینی

در مبحث هنر، ما به طور معمول با سه عنوان روبه‌رو هستیم؛ یکی قالب (ماده) هنر، دیگری، صورت (فرم) اثر هنری و سوم محتوا یا مضمون اثر هنری. خلق و آفرینش آثار هنری جز ایجاد فرمی خاص، چیز دیگری نیست. همان‌گونه که هر انسانی، ویژگی جسمانی منحصر به فردی دارد که از روحی منحصر به فرد سرچشمه گرفته است، آثار هنری هم ویژگی‌های صوری منحصر به فردی دارند که از محتوای منحصر به فردی سرچشمه گرفته‌اند. تیتوس بورکهارت می‌گوید: «هر صورت، محمل مبلغی از کیفیت وجود است. موضوع مذهبی اثری هنری ممکن است به اعتباری بر آن مزید شده باشد، ممکن است با زبان صوری اثر، ارتباطی نداشته باشد، چنان‌که هنر پس از رنسانس، این معنی را اثبات می‌کند. پس آثار هنری ذاتاً غیردینی نیز هستند که مضمون مقدسی دارند، ولی برعکس، هیچ اثر مقدسی نیست که صورت غیردینی داشته باشد؛ زیرا میان صورت و روح (معنا)، مشابهت و تماثل دقیق و خدشه‌ناپذیری هست. بینش روحانی ضرورتاً به زبان صوری خاصی بیان می‌شود. اگر این زبان نباشد، به نحوی که هنر به اصطلاح (یا شبه) مقدس صورت‌های مورد نیاز خود را از هر قسم هنر غیردینی اخذ کند، معلوم می‌شود که بینش روحانی از امور وجود ندارد».^{۲۲}

گاهی در برخی از اظهار نظرها، ماده هنر و صورتی که این ماده هنری به خود می‌گیرد، تفکیک نمی‌شوند و همین به خلط مبحث و سردرگمی پژوهندگان هنر دینی می‌انجامد. در مورد این که میان فرم و محتوا چه رابطه‌ای وجود دارد و نقش فرم در هنر چیست، فردریش هگل بر این باور است که «ما در بررسی یک اثر هنری در وهله نخست، به آن چه بی‌واسطه به چشم می‌خورد، توجه داریم و پس از آن است که پیرامون مضمون یا معنی آن می‌شویم. عنصر خارجی برای ما دارای اعتبار بی‌واسطه نهایی نیست. پس جنبه درونی؛ یعنی معنی را که به پدیده بیرونی روح می‌بخشد، بدان می‌افزاییم. عنصر بیرونی که بر روح درونی دلالت می‌کند، معرف خود و جنبه خارجی نیست، بلکه بر چیز دیگری دلالت دارد، مانند یک نماد یا تمثیل که معنی آن در درس اخلاقی‌اش نهفته است. در واقع، هر کلمه، خود، اشارتی بر یک معنی است و بر خود دلالتی ندارد... یک اثر هنری به چنین مصداقی معنی‌دار است، نه این که صرفاً به اعتبار خطوط، منحنی‌ها، سطح، برآمدگی و تورفتگی‌های مصالح از دیدگاه رنگ‌آمیزی، طنین، آوای کلمات یا کیفیت‌های دیگری که متناسب با مصالح هنری‌اند و کاربرد می‌یابند، بسنده شود. اثر هنری باید سرشار از شادابی درونی بوده، محسوس، روان و دارای مضمون و روح باشد. این است آن چه ما بر آن نام اثر هنری می‌نهمیم».^{۲۳}

در مجموع باید گفت که ماده هنر «صوت (موسیقی)، رنگ، شکل (نقاشی)، سطح و حجم

(پیکر تراشی) و کلمه (ادبیات)،» الفبای کار هنری و عنصر مشترک میان انسان‌هاست. آن‌چه هنر دینی و غیردینی را پدید می‌آورد، محتوای آثار هنری است، ولی هر مضمون و محتوایی وقتی عنوان هنر را می‌پذیرد که شکل و ساختار معینی را بپذیرد و این شکل و ساختار معین، ممیزه‌ای است که آثار هنری را از یکدیگر تفکیک می‌کند. بنابراین، محتوای دینی جز شکل و ساختار دینی نمی‌پذیرد. تیتوس بورکهارت می‌گوید: «مورخان هنر که واژه «هنر مقدس» را درباره هر اثری هنری واجد موضوعی مذهبی به کار می‌برند، فراموش می‌کنند که هنر اساساً صورت است. برای این که بتوان هنری را «مقدس» نامید، کافی نیست که موضوع هنر از حقیقت روحانی نشأت گرفته باشد، بلکه زبان صوری آن هنر نیز باید بر وجود همان منبع گواهی دهد. هنری مذهبی مانند هنر رنسانس یا هنر باروک را که از لحاظ سبک به هیچ وجه از هنر ذاتاً دنیوی و غیردینی همان دوران متمایز نیست، نمی‌توان مقدس نامید. نه موضوع‌هایی که آن هنر به نحوی کاملاً ظاهری و ادبی از مذهب اقتباس می‌کند، نه احساسات و عطف‌ت پارسایانه و خدا ترسانه‌ای که عندالاقضا هنر مزبور را باور ساخته و نه حتی نجابت طبعی که گاه در آن رخ می‌نماید، کافی نیست که بدان خصیصه مقدس نسبت کنیم. تنها هنری که قالب و صورتش نیز بینش روحانی مذهب مشخصی را منعکس سازد، شایسته چنین صفتی است.»^{۲۴}

۴. قالب و محتوا در هنر دینی

هنگامی که با یک اثر هنری روبه‌رو می‌شویم، یک شکل ظاهری و صوری در برابر ما قرار می‌گیرد که وسیله انتقال محتوای خاصی است که هنرمند در پی بیان آن است و این ساختار (صورت)، هرگز از محتوا جدا نیست. در حقیقت، در صورت وجود محتوا، این شکل و صورت تجسم فیزیکی و ماده آن محتواست. در دینی و غیردینی بودن هنر، همه اتفاق نظر دارند که محتوای هنر باید دینی باشد، ولی در مورد صورت و فرم، برخی آن را در دینی و غیردینی بودن هنر دخیل نمی‌دانند که با توجه به مطالبی که پیش‌تر ارائه شد، محتوا هرگز جدا از صورت نیست. بنابراین، فقط هنری، دینی است که صورت و فرم آن نیز هم‌خوان دین باشد. در مورد قالب‌های هنری و این که قالب و ماده هنری با دین چه رابطه‌ای دارد، برخی بر این باورند که قالب‌های هنری نسبت به دین حالت خنثی دارد، ولی در حقیقت، نمی‌توان در مورد قالب‌ها، حکم کلی صادر کرد. باید گفت برخی قالب‌ها با مفاهیم و معانی دینی، بهتر ارتباط برقرار می‌کنند و برخی دیگر، قابلیت تحمل اندیشه‌ها و معانی دینی را ندارند. برای نمونه، در جوامع اسلامی، نقاشی رواج چندانی ندارد و پیکر سازی نیز چون شرع آن را تا حدودی به‌طور مستقیم نهی کرده‌است، رواجی نخواهد داشت. این موارد (طرح و حجم)، بار معنایی را که محتوای هنر هنرمند مسلمان است، نمی‌توانند به خوبی تحمل کنند. هر چند اگر فرد متعهدی، کوچک‌ترین

نقشی ایجاد کند، این نقش، گوشه‌ای از تعهد و تدوین وی را منعکس خواهد کرد و در نتیجه، اثر مجسمه‌سازی و نقاشی فرد متدین مسلمان نیز صورت خاص خودش را خواهد داشت. این در حالی است که شعر بهتر می‌تواند با دنیای معانی ارتباط برقرار کند و وسیله خوبی برای انتقال معانی است، به گونه‌ای که می‌شود ادعا کرد بزرگ‌ترین آثار هنری فارسی زبانان مسلمان در قالب شعر تجلی یافته است و این هنر توانسته است بزرگان عرصه فرهنگ و معارف اسلامی را در طول قرن‌ها به یکدیگر پیوند دهد.

در مورد موسیقی، چنان‌چه به تاریخ این هنر در جوامع اسلامی و به ویژه جامعه خود رجوع کنیم، پی می‌بریم که از این هنر هم به‌خوبی استقبال نشده است؛ زیرا موسیقی با وجود این که به نظر می‌رسد سریع‌ترین وسیله انتقال احساس باشد، ولی احساساتی را منتقل می‌کند که با سطح سافل وجود انسان سر و کار دارند و با طبیعت ملکی انسان همراهند و چنین احساساتی نسبت به آن احساساتی که از وجود ملکوتی انسان سرچشمه می‌گیرند، کم‌ارزش‌ترند و کوشش دین اسلام نیز بر آن است که انسان از عالم مرکبات به سوی عالم مجردات و از ملک به ملکوت پرواز کند. از این رو، چنین احساساتی که بیشتر از طبیعت حیوانی انسان سرچشمه می‌گیرد، کم‌ارزش‌ترند و بزرگان از بیان چنین احساساتی دوری می‌کردند و روی آوردن به موسیقی، به طبقه فرودست جامعه منحصر بوده است. مادام ا. س. دونسفون روسی چنین می‌نویسد: «صنعت و حرفه موسیقی و رقص و آواز هم در این مملکت، به‌طور انحصاری در دست یهودی‌ها واقع گردیده و [ایرانی‌های مسلمان] از اشتغال به صنایع موسیقی و آواز و رقص عار دارند»^{۲۵} و نیز به نقل از ادوارد براون انگلیسی می‌نویسد: «میزبان، میهمانی را که از حیث شخصیت و مقام، بزرگ‌تر از دیگران است، در صدر سفره می‌نشاند؛ موسیقی‌دان‌ها و خوانندگان و رقصان هم پای سفره می‌نشینند»^{۲۶}.

در زمینه ماده و قالب کار هنری، یک نظر این است که ماده کار هنری نسبت به دین حالت خنثی دارد و دینی و غیردینی بودن هنر را محتوای آن و صورتی که به‌خود می‌گیرد، شکل می‌دهد. نظر شهید آوینی چنین برداشتی را تأیید می‌کند. ایشان می‌نویسد: «از آن‌جا که «ماده کار هنری» - حرکت، طرح، رنگ، حجم، کلمه و صدا - از ساختار معین وجود بشر در رابطه خاصی که با طبیعت دارد، ریشه گرفته، بنابراین، در تمدن‌های گوناگون و در میان همه اقوام، ماده هنر مشترک بوده و تمایزات ماهوی تمدن‌ها در صورت هنر، به مفهوم منطقی آن جلوه می‌کرده است... در این عالم جدید که طلیعه آن از هم اکنون در سراسر جهان و به‌ویژه در عالم اسلام پدیدار شده است، ماده هنر اگر چه همان است که هست: مجسمه‌سازی و نقاشی (طرح و رنگ و حجم)، شعر و داستان (کلمه)، موسیقی (صدا)، ولی در صورتی که این ماده هنر پذیرفت، تغییرات وسیع روی خواهد نمود»^{۲۷}.

۵. رمز و نماد در هنر دینی

این که هنر دینی، هنری رمزی و سمبولیک است، در بین صاحب‌نظران، کمتر مخالفی داشته است. حتی اگر ادعا شود که ماهیت هنر دینی، در رمز و نماد خلاصه می‌شود، خالی از وجه نیست، ولی با وجود این هستند کسانی که در وجود هر نوع نمادی در هنر شک و شبهه دارند. حسین نصر، بورکهارت و آوینی از افرادی هستند که رمز و نماد را در هنر، امری واقعی می‌دانند. شهید آوینی می‌گوید: «بیان هنری، با توجه به معنا، اصلاً بیانی تمثیلی و سمبولیک است و به‌همین دلیل است که «ابهام»، جزو مشخصات ذاتی بیان هنری است. البته باید متذکر شد که منظور از این ابهام، «ابهام محض» یا «ابهام مطلق» نیست. هر نوع ابهامی نمی‌تواند به‌عنوان شاخصه بیان هنری تلقی گردد، بلکه مقصود، ابهام تمثیلی یا سمبولیک است، به معنای حقیقی آن».^{۲۸}

تیتوس بورکهارت نیز معتقد است که هنر مقدس چون موضوع واقعیتش مالا کلام زبان از وصفش عاجز است، چیزی جز کنایه و اشاره نیست. وی می‌گوید: «هدف غایی و نهایی هنر مقدس، فراخوانی و یادآوری احساسات یا انتقال تأثیرات نیست، بلکه هنر مقدس، رمز است. بدین علت، جز وسایل ساده و اولین و اصلی، از هر دستاویز دیگری مستغنی است. وانگهی چیزی جز کنایه و اشاره نمی‌تواند بود؛ زیرا موضوع واقعیتش، مالا کلام است و زبان از وصفش عاجز. ریشه و اصل آسمانی یا ملک خصلت دارد؛ زیرا الگوهایش بازتاب واقعیات ماورای عالم صورتند. هنر مقدس که زبده خلقت الهی را به زبان تمثیل تکرار و از سر بیان یا اعاده می‌کند، نمودگار سرشت رمزی عالم است و بدین گونه، روح انسان را از قید تعلق به «واقعیات»، دهشتناک و ناپایدار می‌رهاند».^{۲۹}

سمبولیسم یا نماد پردازی، در قرن نوزدهم نمود بیشتری پیدا کرد و برخی آن را از تبلورات مکتب رومانتیک می‌دانند. محمود بستانی در مورد سمبولیسم که آن را مکتبی مستقل می‌داند، می‌نویسد: «از دیدگاه اسلامی، این نوع به کارگیری زبان، بدون اشکال است، البته به شرط آن که حالت وسیله بودن رمزها محفوظ بماند و به عبارت دیگر، این رمزها یا نمادها به‌عنوان وسایلی برای نشان دادن وسعت مفهوم مورد نظر، قابل استفاده باشند و اجتماع رمزها نیز نباید به‌صورت جنگل انبوه و در هم ریخته‌ای درآید. آن گونه که در بسیاری از آثار هنری پیروان این مکتب شاهدیم».^{۳۰}

هنر اسلامی، رمزی است از یک باور اعتقادی و شهود عرفانی و عوالم محسوس و جسمانی. در کل، نشانه‌ای است از عوالم روحانی و معنوی و چون هنر، تصویر محسوس عوالم روحانی است، در هنر همواره صورت محسوس، نماد صورت و معنایی روحانی است، ولی گاهی در مورد به کارگیری سمبولیسم، افراط‌هایی نیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، تیتوس بورکهارت،

در جایی محصور بودن فضاهاى اسلامى به چهار دیوار را، رمزى از این واقعیت در جامعه اسلامى مى‌داند که هر مردى به شرط توانایی در اجرای عدالت، حق دارد چهار همسر انتخاب کند! و در قسمتی دیگر از کتاب هنر مقدس مى‌نویسد: «برهنگی نیز ممکن است واجد خصلتی مقدس باشد؛ زیرا یادآور حالت اولیه انسان است و نیز فاصله میان انسان و جهان را بر مى‌دارد. مرتاض هندو «جامه فضا در بر کرده است»؛ یعنی تن پوشش فضاست...»^{۳۱}

رمز در هنر چه نوع نشانه‌ای است؟ ما به‌طور معمول، با سه نوع نشانه روبه‌رو هستیم. برخی نشانه‌ها قراردادی هستند؛ مثل دلالت لفظ بر معنا. برخی نشانه‌ها طبیعی هستند؛ مثل این که ابرها نشانه بارش هستند. سومین نشانه‌ها، نشانه‌های شمایی هستند که رمز در هنر را مى‌توان جزو نشانه‌های شمایی دانست. ما در عالم «ذر» با صورت‌های مثالی محشور بوده‌ایم و هنر دینی در صورت آرمانی خود مى‌تواند نشانه و مظهری از صورت مثالی باشد. تیتوس بورکهارت مى‌گوید: «هنر مقدس مبتنی بر دانش و شناخت صورت‌ها، یا به بیانی دیگر، بر آیین رمزى که ملازم و دربايست صورت‌هاست. در این جا یادآوری کنیم که رمز، نشانه‌ای قراردادی نیست، بلکه صورت مثالی (archtype) خود رمز به حسب قانونی مربوط به معرفت وجود و هستی شناختی است... رمز به نوعی عین همان چیزی است که بیان مى‌دارد.»^{۳۲}

نتیجه‌گیری:

هنر دینی دارای مشخصه‌هایی است که ضمن بازنمون تعریف آن، این نوع هنر را از هنر غیردینی متمایز مى‌سازد.

هنری مى‌تواند دینی باشد که بین فطرت الهی انسان و طبیعت هماهنگی برقرار کند یعنی طبیعت را به سمت فطرت ببرد. هر هنری که در چارچوب دین، به خلاقیتی مؤدى شود که فطرت پذیر باشد، هنر دینی است و کسی که چنین ویژگی‌هایی را واجد شود، هنرمند دینی مى‌نامیم. آیا دینی بودن هنر تنها در محتوا است یا در صورت نیز مؤثر است؟ در دینی و غیردینی بودن هنر، همگان اتفاق نظر دارند که محتوای هنر باید دینی باشد، لیکن در مورد صورت، برخی آن‌را در دینی و غیردینی بودن هنر دخیل نمى‌دانند. متفکران اسلامى معتقدند که هنر دینی، هنری رمزى و سمبولیک بوده و با فرم و صورت نیز در پیوند است.

ساختار هنر مقدس و دینی، رمز است. هنر مقدس که زبده خلقت الهی را به زبان تمثیل جلوه مى‌دهد، نمودگار سرشت رمزى عالم است.

هنر اسلامى، رمزى است از یک باور اعتقادى، الهی و شهود. هنر اسلامى تجلی عوالم روحانی و معنوی است. هنر دینی همانا تصویر محسوس و ملموس عوالم روحانی است. بنابراین در هنر اسلامى همواره صورت محسوس، نماد صورت و معنایی روحانی است.

پی‌نوشت:
 ۲۷. مرتضی آوینی، مبانی نظری هنر، مؤسسه انتشارات نبوی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵.
 ۲۸. مبانی نظری هنر، ص ۲۷.
 ۲۹. هنر مقدس، ص ۹.
 ۳۰. محمود بستانی، اسلام و هنر، ص ۹۰.
 ۳۱. هنر مقدس، ص ۱۵۵.
 ۳۲. همان، ص ۸.

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
 ۲. چیستی هنر، ص ۴.
 ۳. همان، ص ۵.
 ۴. فردریش هگل، مقدمه بر زیباییشناسی، ترجمه: محمد عبادیان، تهران، آوازه، ۱۳۶۳، ص ۱۳.
 ۵. شاله فلیسین، شناخت زیبایی، ترجمه: علی‌اکبر بامداد، تهران، کتاب‌خانه طهوری، ۱۳۷۵، ص ۳۲.
 ۶. مقدمه بر زیباییشناسی، ص ۱۴۲.
 ۷. لئون تولستوی، هنر چیست؟، ترجمه: کاوه دهگان، تهران، چاپ‌خانه سپهر، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۳۰.
 ۸. مرتضی مطهری، اهتزاز روح، گردآورنده: تاج‌الدینی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۶۹، ص ۴۳۸.
 ۹. تاریخ و مسائل زیباییشناسی، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.
 ۱۰. همان، ص ۷۹.
 ۱۱. تاریخ و مسائل زیباییشناسی، ص ۱۲۹.
 ۱۲. مقدمه‌ای بر زیباییشناسی، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.
 ۱۳. تیتوس بورکهارت، هنر مقدس، ترجمه: جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۱۳.
 ۱۴. در آیه ۱۲۲ سوره توبه از مسلمانان خواسته شده است که همگی به جهاد نروند، بلکه گروهی به جهاد بروند و گروهی در دین تفقه کنند....
 ۱۵. حسن حسن‌زاده، گفت‌وگو، ص ۷۸.
 ۱۶. قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، قم، قیام، ۱۳۷۴، ص ۶۴.
 ۱۷. عبدالله نصری، انتظار بشر از دین، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۹.
 ۱۸. در صدر مسیحیت، «کلیسا اصولاً با استفاده از تصاویر در امور مذهبی مخالف بود و فقط استفاده از تصاویر را در گورستان‌ها و آن هم تحت شرایطی خاص مجاز می‌شمرد. حتی در گورستان‌ها هم استفاده از تمثال ممنوع بود و از نصب تندیس نیز اجتناب می‌شد و نقاشی هم محدود به چیزهای رمزی و نمادی بود. استفاده از آثار هنری، مطلقاً ممنوع بود. کلمنت (clement) از روحانین اسکندریه تأکید می‌کند که دومین حکم از احکام عشره ناظر به منع تصاویر از هر قبیل است و این، خود، ملاک و معیار کلیسای اولیه و آباء کلیسا بود.» (آرنولد هاووز، تاریخ اجتماعی هنر، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸)
 ۱۹. لئون تولستوی، هنر چیست، ص ۵۹.
 ۲۰. محمدتقی جعفری، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، ص ۴۸.
 ۲۱. جوادی آملی، هنر و زیبایی از منظر دین، ص ۱۶.
 ۲۲. تیتوس بورکهارت، هنر مقدس، ص ۷.
 ۲۳. مقدمه بر زیباییشناسی، صص ۵۲ و ۵۳.
 ۲۴. هنر مقدس، ص ۷.
 ۲۵. روح‌اله خالقی، موسیقی ایرانی، نشر کتاب، ۱۳۶۴، ص ۶۷.
 ۲۶. همان.



منابع

۱. بوکهارت، تیتوس، جاودانگی و هنر، آوینی، محمد(گردآورنده و مترجم)، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۷۰.
۲. آوینی، سیدمرتضی، مبانی نظری هنر، مؤسسه انتشارات نبوی، ۱۳۷۷.
۳. ارجمند، مهدی، سینمای متعالی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۶.
۴. افراسیاب پور، علی اکبر، زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، تهران، طهوری، ۱۳۸۰ ه. ش.
۵. موسوی خمینی(رحمه‌اله)، سید روح‌اله، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه‌اله)، ۱۳۷۶.
۶. هنر مقدس، ترجمه: جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
۷. تولستوی، لئون، هنر چیست، ترجمه: کاوه دهگان، تهران، سپهر، چاپ دوم، ۱۳۴۵.
۸. جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران، کرامت، ۱۳۷۵.
۹. -----، موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، تهران، کرامت، ۱۳۷۸.
۱۰. حسن‌زاده آملی، حسن، انسان در عرف عرفان، تهران، سروش، ۱۳۷۷.
۱۱. خالقی، روح‌اله، موسیقی ایرانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۶۴.
۱۲. دوران، ویل، لذات فلسفه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۱۳. دهخدا، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. رهنورد، زهرا، حکمت هنر اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
۱۵. ریخته‌گران، محمدرضا، هنر، زیبایی، تفکر: تأملی در مبانی نظری هنر، تهران، نشر ساقی، ۱۳۸۰.
۱۶. رید، هربرت، معنی هنر، ترجمه: نجف دریابندری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۰.
۱۷. سید ابن طاووس (قدس)، سوگنامه سالار شهیدان.
۱۸. ناصری، حسین، سینما از نگاه اندیشه، مقالات دومین هم‌اندیشی دین از چشم سینما، جلد اول، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۷.
۱۹. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۵.
۲۰. فلیسین، شاله، شناخت زیبایی، ترجمه: علی اکبر بامداد، کتاب‌خانه طهوری، ۱۳۷۵.
۲۱. فهیمی‌فر، اصغر، عشق شرقی - آشنایی با هنر دینی در تاریخ باستان، انتشارات قادر، ۱۳۷۶.
۲۲. حسن‌زاده آملی، حسن، قرآن، عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، قم، قیام، ۱۳۷۴.
۲۳. کریس، هورنر، امریس وستاکوت، آشنایی با فلسفه و هنر، ترجمه: شهاب‌الدین قندهاری، تهران، ۱۳۸۱.
۲۴. گولپینارلی، عبدالباقی، تصوف در یک صد پرسش و پاسخ، ترجمه: توفیق سبحانی، تهران، احیای کتاب، ۱۳۸۰.
۲۵. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه: سیدهاشم حسینی، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۴۷.
۲۶. مخملباف، محسن، مقدمه‌ای بر هنر اسلامی، تهران، واحد انتشارات حوزه اندیشه و هنر اسلامی، ۱۳۶۱.
۲۷. مددیپور، محمد، تجلی حقیقت در ساحت هنر، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۷۲.
۲۸. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۹. ----، اهتراز روح: مباحثی در زمینه زیبایی شناسی و هنر، گردآورنده: علی تاج‌الدینی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۶۹.
۳۰. نصر، سیدحسین، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه: رحیم قاسمیان، تهران، نشر سوره، ۱۳۷۵.
۳۱. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳۲. هاوزر، آرنولد، تاریخ اجتماعی هنر، ترجمه: ابراهیم یونسسی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.
۳۳. هگل، گ.و.ف، مقدمه بر زیبایی‌شناسی، ترجمه: محمد عبادیان، آوازه، ۱۳۶۳.
۳۴. هنفلینگ، اسوالد، چیستی هنر، ترجمه: علی رامین، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.
۳۵. بیردزلی، مونرسی و هاسپرس، جان، تاریخ و مسایل زیباشناسی، شهر کتاب، تهران، ۱۳۷۶.
۳۶. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: سید محمدباقر همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۳۷. جوادی آملی، هنر و زیبایی از منظر دین.
۳۸. بستانی، محمود، اسلام و هنر.
۳۹. رغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، بیرون، الدار للشمایة، ۱۳۷۵.
۴۰. احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی، درس‌های فلسفه هنر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.